

توسعه اقتصادی و شورش‌های انقلابی در ایران^۱

محمد هاشم پسران / ترجمه منصور انصاری*

چکیده

مقاله حاضر می‌کوشد تا به بررسی تجربه توسعه ایران در سه دهه قبل از انقلاب و نیروهای اقتصادی - اجتماعی مانع بر سر راه آن بپردازد. به نظر نویسنده، انقلاب در نتیجه وخیم‌تر شدن شرایط اقتصادی - اجتماعی، افزایش نابرابری‌ها و سرکوب سیاسی حکومت پیشین به وقوع پیوسته است. در اوایل دهه ۱۹۶۰، به دلیل فقدان این شرایط، اتحاد سه گانه علما، بازاریان و روشنفکران ممکن نشد. به نظر نویسنده، در تاریخ معاصر ایران، جنبش‌هایی توانسته‌اند پیروز شوند که موفق به تحقق اتحاد سه گانه فوق شده باشند. اما در نهایت، ظهور خود این اتحاد سه گانه، نیازمند شرایط خاص اقتصادی و اجتماعی بود.

بار سنت همه نسل‌های گذشته با تمامی وزن خود، بر مغز زندگان سنگینی می‌کند و حتی هنگامی که این زندگان، گویی بر آن می‌شوند تا وجود خود و چیزها را به‌نحوی انقلابی دگرگون کنند و چیزی یکسره نو بیافرینند، درست در همین دوره‌های بحران انقلابی است که با ترس و لرز از ارواح گذشته مدد می‌طلبند، نام‌هایشان را به عاریت می‌گیرند و شعار و لباس‌هایشان را، تا در این ظاهر آراسته و درخور احترام و

با این زبان عاریتی، بر صحنه جدید تاریخ ظاهر شوند [ترجمه اخذ شده از هیجدهم برومر لویی بناپارت، ترجمه باقر برهام، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷، ۱۱].

مقدمه

این مقاله بر آن است تا نیروهای اجتماعی و اقتصادی‌ای را پیدا کند که انقلاب فوریه ۱۹۷۹ را هدایت کرده‌اند: انقلابی که جهانیان را شگفت‌زده کرد، نه تنها به این دلیل که در کشوری رخ داد یا تاریخی چشمگیر و با ثبات سیاسی، بلکه به این دلیل که تظاهرات توده‌ای گسترده‌ای را شامل می‌شد که اگر بی‌سابقه نبود، حداقل به انقلاب‌های بزرگ این قرن پهلو می‌زد.

البته ما هنوز از انقلاب فوریه و نیز تأثیرات پایداری که ممکن است بر جامعه ایران داشته باشد، آن قدر فاصله نگرفته‌ایم که بتوانیم تبیینی عینی از آن به دست دهیم.^۲ از این گذشته، بررسی گسترده و مفصل علت‌های این انقلاب، بسیار دشوار بوده، به وضوح فراتر از حوزه یک مقاله است.^۳ هدف ما در این جا نخست بررسی تجربه توسعه ایران در سه دهه گذشته و اشاره به نیروهای اقتصادی - اجتماعی عمده‌ای است که به زعم ما در برابر تبدیل «اقتصاد به ظاهر شکوفا و هدفمند» به «ناکامی توسعه» و نیز ایجاد شرایطی که چالش موفقیت‌آمیز با حکومت را باعث شد، مسئول هستند. دومین هدف ما، گمانه‌زنی در خصوص پی‌آمدهای احتمالی انقلاب است. برخلاف آنچه در وهله اول به نظر می‌رسد، استدلال ما این است که انقلاب فوریه نه به دلیل احیای ناگهانی اسلام، بلکه عمدتاً در نتیجه وخیم‌تر شدن شرایط اقتصادی - اجتماعی، افزایش نابرابری‌ها و سرکوب سیاسی حکومت پیشین به وقوع پیوسته است. سرکوب سیاسی وقتی تحمل‌ناپذیر شد که توده‌ها دریافتند اجتناب از آن‌ها ممکن شده است. در فرایند به چالش کشیدن حکومت پیشین، نفوذ سیاسی علما (مردان مذهب)^۴ و نقش ایشان در تأیید و تصدیق مذهبی عصبانیت‌های عمومی موجود و توانایی‌شان برای آگاهی توده‌ها در پی بردن به وضعیت واقعی‌شان در رقابت بر ضد حکومت پیشین، انکارناپذیر است. در واقع، به دشواری می‌توان پذیرفت که اگر حمایت همه جانبه علما و درگیری فعالانه آن‌ها نبود، تظاهرات گسترده توده‌ای در سال‌های ۹-۱۹۷۸ رخ می‌داد. اما تلاش نافرجام روحانیون برای مخالفت با شاه در خلال سال‌های اولیه دهه ۱۹۶۰ که نهایتاً به تبعید آیت‌الله خمینی [ره] در ۱۹۶۴ منجر شد، یادآور محدودیت‌هایی است که بر سر راه قدرت و نفوذ روحانیون در حیات سیاسی ایران وجود داشت. ۶۰۵

موقعیت ممتاز روحانیون در ایران به تأسیس سلسله صفویه (۱۷۲۲-۱۵۰۰) بازمی‌گردد که «شیعه دوازده‌امامی» را به‌مثابه مذهب رسمی کشور پذیرفت. نقش برجسته‌ای که به علمای شیعه [در این دوره] داده شده بود صرف‌نظر از این‌که موقعیتشان را مشروع کرد، بعدها از طریق پافشاری دولت بر رعایت دقیق اصول اقتصادی، اجتماعی و نیز اصول حقوقی اسلامی، نهادینه شد. [فرمانروایان] صفویه بر این امر پای می‌فشردند که علما باید اداره امور مربوط به صدقات را که ماهیت آن‌ها الزام‌گونه است، برعهده گیرند. اینان همچنین کنترل علما بر کل مالیات‌های مذهبی مانند خمس و زکات را تأیید کردند. تثبیت قدرت ایدئولوژیک و اقتصادی روحانیون، به معنای استقلال مالی و سیاسی آن‌ها از دولت بود. به تعبیر «کدی» «آن‌چه محور سیاست دولت ایران در اوایل دوره صفوی بود، بعدها به مبنایی مالی برای فعالیت ضدحکومتی تبدیل شد» (کدی، ۱۹۶۹، ۴۸). بنابراین، اتحاد دولت و مذهب به تدریج جای خود را به اتحاد بازار و روحانیون در مخالفت با دخالت دولت در امور بازار و مسجد داد.^۷

انقلابیون و اصلاح‌گران سکولار (غیردینی) یعنی روشنفکران^۸ که کاملاً از نفوذ و قدرت بالقوه علما و بازاربان بر توده‌ها آگاهی داشتند، اغلب اتحادهای ظاهراً پرتناقضی (Paradoxical) با آن‌ها در تعقیب آرمان‌های اصلاح‌خواهانه‌شان و تغییرات اجتماعی و اقتصادی تشکیل دادند. در واقع، این اتحاد سه‌گانه تاحدودی در تأمین موفقیت همه اعتراض‌ها و شورش‌های ضدحکومتی که در دو سده گذشته رخ داده،^۹ مؤثر بوده است. این اتحادها، به‌ویژه اتحاد روشنفکران و روحانیون، که همچنان‌که انتظار می‌رفت عموماً دچار تغییراتی می‌شده، موفق بوده‌اند. شاید این نکته ارزش‌یادآوری داشته باشد که جنبش ملی ۳-۱۹۵۱ به رهبری «دکتر محمد مصدق» و مخالفت روحانیون طی سال‌های ۳-۱۹۶۱، از آن جهت ناتوان بوده است که سایر اعضای اتحاد سه‌گانه با آن همدلی و از آن حمایت کامل نمی‌کرده‌اند. واقعیت این است که حکومت قانونی «دکتر مصدق» با کودتا سرنگون شد و این کودتا با کمک مالی امریکا از طریق آژانس اطلاعات مرکزی ایالات متحده صورت گرفت.^{۱۰} اما وخیم‌تر شدن رابطه روحانیون با حکومت «دکتر مصدق» و نارضایتی بازار از وخامت شرایط اقتصادی در ۳-۱۹۵۲ نقش مؤثرتری در موفقیت کودتا داشت.^{۱۱}

با این همه، باید در تحلیل شورش‌های انقلابی دقت کنیم تا اتحادهای تاکتیکی و مانورهای سیاسی را با دلایل بنیادین انقلاب‌ها اشتباه نگیریم. درباره ایران، شکل‌گیری اتحادهای سیاسی

جدید یا گسستن اتحادهای قدیم عمدتاً نشانه ناآرامی‌های سیاسی و نارضایتی‌های سیاسی بوده است تا علت آن‌ها. ما اکنون بدون هرگونه دعوی فراگیری در ردیابی مان از عوامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که ممکن است هریک عامل وقوع انقلاب باشند، به تجربه توسعه ایران برمی‌گردیم. به نظر ما تجربه توسعه ایران عامل اصلی وقوع انقلاب بوده است.

تلاش‌های اولیه به منظور صنعتی شدن

تجربه توسعه اقتصادی ایران نمونه دیگری از راهبرد توسعه در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ است که امروزه تقریباً ناکارآمد اعلام شده است. این راهبرد بر حداکثر رشد، صنعتی شدن و کمک فنی خارجی تأکید داشت تا بر توزیع بهتر درآمد، رشد متعادل‌تر و خوداتکایی اقتصادی.

اگرچه کوشش در جهت صنعتی شدن و نوگرایی در ایران به اوایل دهه ۱۹۲۰ برمی‌گردد، ولی مفهوم توسعه اقتصادی در درون چارچوبی برنامه‌ریزی شده تا پایان اشغال نظامی مستفقین در ۱۹۴۱-۲ متحقق نشد. تجربه صنعتی شدن ایران از ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱، یعنی دوره برآمدن رضاخان و سلطنتش، با برنامه‌های ساختمان‌سازی ملی و نمادین مشخص می‌شود. رضاشاه انحصار دولتی بر تجارت خارجی را به دست گرفت و کنترل‌های شدیدی بر مبادلات تحمیل کرد: تنها موفقیت وی، تأمین مالی احداث راه آهن سراسری ایران (۱۳۹۴ کیلومتر) بود که با تحمیل اجبارآمیز مالیات بر چای و شکر تأمین شد.^{۱۲}

«لمبتون» (۱۹۴۴) بر جنبه مهم دیگری از نوگرایی رضاشاه تأکید می‌کند که بعد از تبعید وی (توسط بریتانیا) کاملاً آشکار شد، وی می‌نویسد:

«ایران به‌رغم پیشرفت ظاهری که در دوره سلطنت رضاشاه به دست آورد و با این‌که از

نقش جدیدش به منزله دولت ملی وابسته به جامعه غربی راضی‌تر شد، اما بازهم نه مبنای

ثابتی برای حیات جدیدش پیدا کرد نه به هم‌نهادی (سننزی) بین مبنای جامعه غربی و سنت

ایرانی دست یافت» (Lambton, 1944, 14).

در این خصوص، به نظر می‌رسد که اجماع کلی وجود دارد مبنی بر این‌که اصلاحات رضاشاه «یک گام سریع برداشت و آنچه قدیمی بود کنار گذاشت، اما چیز جدیدی هم جای‌گزین آن نکرد».^{۱۳} ما به این دیدگاه با توجه به تجربه توسعه اخیر ایران رجوع می‌کنیم.

نخستین برنامه توسعه هفت‌ساله که سرانجام بعد از سه سال تلاش در سال ۱۹۴۹ در پارلمان

ایران به تصویب رسید، هم در برنامه‌ریزی و هم در واقع‌نگری‌اش نارسا و ناقص بود: برنامه‌ای محدود و ناتمام که در آن، چندان توجهی به سرمایه‌گذاری بخش خصوصی نشده بود. این برنامه شامل طرح‌هایی با «اعتبار بالا» بود که شرکت مشاوره‌کننده آمریکایی آن‌را طراحی و به دست سازمان تازه تأسیس برنامه به اجرا گذاشته بود.^{۱۴} با وجود این، در پی بحران ۳-۱۹۵۱، ملی شدن صنعت نفت و کاهش شدید در عایدات حاصل از نفت به دلیل تحریم بریتانیا، اجرای این برنامه متوقف شد.

افزایش حضور امریکا در ایران

وخامت سریع در اقتصاد ایران در دوره بعد از ملی شدن صنعت نفت باعث شد تا حکومت «دکتر مصدق» اگرچه با اکراه، اما به شدت به کمک فنی ایالات متحده (مانند برنامه معروف اصل چهار)^{۱۵} متکی شود. در واقع، از ژوئن ۱۹۵۴، هیئت اصل چهار در حدود سی و هشت طرح را به تصویب رساند که در میان آن‌ها طرح‌های برنامه اول نیز وجود داشت که قبلاً به تعویق افتاده بود. این مسئله، درگیری امریکا در ایران را افزایش داد، به طوری که حوزه‌هایی گسترده مانند کشاورزی، صنعت، بهداشت عمومی، آموزش و اداره عمومی را دربرگرفت و بعدها با عملیات مخفی سرنگونی «دکتر مصدق» در اگوست ۱۹۵۳^{۱۶} تقویت گردید و به این ترتیب، راه سلطه نظامی و اقتصادی امریکا در ایران باز شد. توافقنامه امنیتی دوجانبه ۱۹۵۴ و اصلاحیه‌های آن، پوششی برای این هدف بود.^{۱۷} قانون ۱۹۵۵ برای جذب و حمایت سرمایه‌گذاری خارجی در ایران، که به صورتی مؤثر از شرکت‌های خارجی در برابر مصادره و ملی شدن حمایت می‌کرد و پرداخت مناسب و سریع خسارت آن‌ها را در چنین حوادثی تضمین می‌نمود، راه را برای نفوذ و سرمایه‌گذاری خصوصی خارجی باز کرد.

ترکیب کمک نظامی و اقتصادی امریکا به ایران در خلال سال‌های ۶۴-۱۹۵۰ به نقل از «بالدوین» بالغ بر یک میلیارد دلار بود که به استثنای ترکیه، بیشتر از هر کشوری در نیمکره غربی، آفریقا و خاورمیانه بود که تاکنون چنین کمک‌هایی را دریافت کرده بود (Baldwin, 1967, 200-204). رقم ۲/۳ میلیارد دلار در سال‌های ۷۰-۱۹۵۰ را نیز «رمضانی» تعیین کرده است (Ramazani, 1976, 327).

حضور روبه‌افزایش ایالات متحده در ایران در سال‌های بعد از ۱۹۵۳، موضع امریکا در

طرفداری از بریتانیا در منازعه ایران - انگلیس در بحران ملی شدن صنعت نفت و درگیری «سیا» در سرنگونی حکومت «دکتر مصدق»، جملگی بذرهای بدگمانی به نیات ایالات متحده در ایران را کاشتند و موجب احیا و بازگشت تنفر ایرانیان از دخالت و رقابت قدرت‌های خارجی در ایران شدند.^{۱۸}

مرحله رشد دوره‌ای: ۱۹۵۴-۶۳

بعد از سرنگونی حکومت «مصدق»، با ازسرگیری تولید و صدور نفت در سال ۱۹۵۴ و افزایش کمک‌های مالی و فنی ایالات متحده، دومین برنامه هفت‌ساله توسعه (۱۹۵۵-۶۲) مطرح شد.^{۱۹} این برنامه باز هم بر تعداد معدودی از طرح‌های بزرگ شهرت‌آور تأکید داشت و روی هم‌رفته، راهبرد توسعه جامع یا همبسته‌ای را اتخاذ نکرد.^{۲۰} تقریباً کل بودجه برنامه که به بخش کشاورزی اختصاص یافته بود، فقط برای تکمیل سه سد بزرگ کرج، سفیدرود و دز در نظر گرفته شده بود. دست‌آوردهای برنامه در بخش صنعت، به احداث و نوسازی کارخانجات سیمان، شکر و نساجی محدود می‌شد.^{۲۱} در حوزه حمل‌ونقل و ارتباطات، فقط به احداث بزرگراه‌های درون‌شهری و گسترش شبکه راه‌آهن تأکید شد و هیچ کوشش جدی برای آسان نمودن حمل‌ونقل در مناطق حومه صورت نگرفت.

برنامه دوم نیز مانند برنامه قبلی، برنامه مالی میان‌مدت حکومتی بود و صرف‌نظر از برخی استثنائات جزئی، نقش مهمی در جلب سرمایه‌گذاری بخش خصوصی ایفا نکرد. با این حال، کاهش ارزش ریال در سال ۱۹۵۷ دلیل موجهی برای مقامات فراهم کرد تا عرضه پول را به میزان برابر با افزایش در ارزش ریال، از ذخیره طلا و برابری ارز افزایش دهند.^{۲۲} به علاوه، کاهش ارزش ریال به معنای افزایش چشمگیر در درآمدهای ریالی حکومت و در پی آن، افزایش هزینه‌های حکومت بود.^{۲۳}

میزان پول مؤثر (high-powered) که در نتیجه کاهش ارزش ریالی به وجود آمد، بالغ بر ۷/۱ میلیارد بود که مستقیماً به بخش خصوصی برای سرمایه‌گذاری در کشاورزی و صنعت در دوره سه‌ساله ۱۹۵۶-۸ قرض داده شد.^{۲۴} اعتبار تخصیص یافته به بخش خصوصی ۴۶/۱ درصد در سال ۱۹۵۷، ۶۰/۵ درصد در سال ۱۹۵۸ و ۳۲/۴ درصد در ۱۹۵۹ بود.^{۲۵} افزایش هزینه‌های حکومت همراه با گشایش بی‌سابقه در واگذاری اعتبار به بخش خصوصی موجب ظهور و

شکوفایی اقتصادی ایران شد. در دوره بعد از ۱۹۴۵، در خانه‌سازی شهری و صنعت رونق زیادی صورت گرفت. سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در ساختمان‌سازی در شهر تهران در سال‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۵۹ به ترتیب ۸۵ و ۱۳۰ درصد افزایش یافت.^{۲۶} متأسفانه هیچ‌گونه آمار مؤثقی از فعالیت اقتصادی در دوره قبل از ۱۹۵۹ در دسترس نیست، اما شاخص‌هایی مانند مصرف داخلی نفت و فروش سیگار حاکی از افزایش قابل توجه فعالیت‌های اقتصادی در سال‌های ۹-۱۹۵۷ است.^{۲۷} این رونق پول‌محوری فقط هنگامی به‌طور اجتناب‌ناپذیری به پایان رسید که کشور با افزایش بی‌حد و حصر قیمت‌ها مواجه شد. از این‌رو از پایان ۱۹۶۰ حکومت مجبور گردید به «برنامه تثبیت اقتصادی» که صندوق بین‌المللی پول^{۲۸} آن را تجویز کرده بود، دست یازد. برنامه تثبیت شامل مجموعه‌ای از توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول مانند کنترل مستقیم اعتبارات بخش خصوصی، افزایش نرخ‌های بهره و محدودیت واردات و تقلیل هزینه‌های حکومتی بود.^{۲۹} در نتیجه این اقدامات، رونق ۶۰-۱۹۵۷ به رکود عمیقی تبدیل شد. کل سرمایه ثابت داخلی که بخش خصوصی آن را ایجاد کرده بود، به ۷/۷ و ۹/۵ درصد به ترتیب در سال‌های ۱۹۶۱ و ۱۹۶۲ تنزل یافت.^{۳۰} سرمایه‌گذاری بخش عمومی نیز به ۱۱/۶ درصد در سال ۱۹۶۲ تنزل یافت. در میان بخش‌های گوناگون اقتصادی، بخش‌های سنتی یعنی کشاورزی، ساختمان‌سازی و تجارت داخلی به‌صورت جدی از این رکود متأثر شدند (نگاه کنید به جدول ۱-۱). تجارت داخلی که شامل فعالیت‌های اقتصادی بازار می‌شود، سخت‌ترین ضربه را از محدودیت‌های واردات و اعتبار «برنامه تثبیت» متحمل شد. ارزش افزوده این بخش در سال ۱۹۶۱، ۲/۳ درصد کاهش یافت و فقط در سال ۱۹۶۲ در قیمت‌های ثابت، افزایش ناچیزی رخ داد. با این همه، رکود مزبور تأثیر نامطلوب نسبتاً کمی بر بخش‌های مدرن اقتصاد باقی‌گذاشت. ارزش افزوده بخش تولید و معدن (به‌استثنای نفت) در قیمت‌های ثابت از ۸/۴ و ۱۳/۶ درصد در سال‌های «دچار رکود» ۱۹۶۱ و ۱۹۶۲ فراتر رفت.

تأثیر نامتقارن «برنامه تثبیت» بر بخش‌های سنتی و مدرن اقتصاد که در اوج رونق صورت گرفته بود و به نابرابری‌ها و آشفتگی‌های اقتصادی انجامیده بود، با تأکید برنامه اصل چهار (Point IV) بر بخش‌های غربی و مدرن اقتصاد در دهه ۱۹۵۰ تا حدود زیادی بدتر شد.^{۳۱} سناتور «هربرت هامفری» در کمیته مربوط به روابط خارجی سنا در ایالات متحده گفته بود:

«در ایران، ثروت به ثروتمند می‌رسد و وضع فقیر روز به روز بدتر می‌شود. البته این

عقیده همه نیست، اما عقیده‌ای رایج و مسلط است».^{۳۲}

جدول ۱-۱ - درصد تغییرات سالیانه در ارزش افزوده بخش‌های اصلی

اقتصاد ایران - قیمت‌های ثابت ۱۹۵۹

بخش‌های اقتصادی	۱۹۶۰	۱۹۶۱	۱۹۶۲	۱۹۶۳	۱۹۶۴
کشاورزی	۲/۰	۰/۹	۱/۰	۱/۷	۲/۱
نفت	۱۲/۵	۹/۵	۱۵/۹	۹/۸	۱۳/۵
تولید و معادن	۹/۰	۸/۴	۱۳/۶	۸/۸	۴/۶
عمران	۰/۷	۶/۱	-۰/۸	۱۵/۶	۵/۲
تجارت داخلی	۷/۵	-۲/۳	۱/۷	۳/۶	۱۲/۸
متفرقه	۵/۱	۱/۲	۵/۷	۷/۵	۱۱/۷
تولید ناخالص ملی	۵/۹	۳/۵	۶/۷	۶/۶	۸/۴
تولید ناخالص ملی - بدون نفت	۴/۵	۲/۲	۴/۶	۵/۹	۹/۲

منبع: درآمد ملی ایران: ۱۹۷۲-۱۹۵۹، بانک مرکزی ایران، مرداد ۱۳۵۳ (۱۹۷۴) جدول ۱۶.

این اوج‌گیری مشکلات اقتصادی و اجتماعی به نارضایتی توده‌ای در میان شهرنشینان (Urban-dwellers) با درآمد پایین، و کارگران مهاجر در بخش‌های ساختمان‌سازی و بازار منجر شد. واکنش شاه ظاهراً به خاطر فشارهای حکومت تازه‌برگزیده «کندی»،^{۳۳} به وخیم‌تر شدن شرایط اعلام برنامه اصلاح شش‌گانه توزیع مجدد زمین، واگذاری سهام در صنایع، حق رأی زنان، ملی کردن جنگل‌ها، برگرداندن صنایع دولتی به بخش خصوصی و تشکیل سپاه دانش بود. این اصلاحات پیشنهادی تهدیدی واقعی برای منافع طبقات بالای زمین‌دار و متوسط مالک به‌شمار آمد و از سوی گروه‌های مخالف به‌منزله برنامه امریکا برای سلطه بیشتر اقتصادی و سیاسی در ایران معرفی شد. از همین‌رو، این برنامه در عوض آرام کردن تنش‌های اجتماعی، در واقع بی‌ثباتی‌های اقتصادی و اجتماعی را که در آن زمان وجود داشت، تشدید کرد و موجب بازگشت و احیای اتحادهای قدیمی، مخصوصاً اتحاد بین علما و بازار در مخالفت با حکومت^{۳۴} شد. ناآرامی‌های سیاسی در سراسر سال‌های ۱۹۶۲-۳ و تظاهرات توده‌ای ژوئن ۱۹۶۳ ناتوان از

سرنگونی حکومت بود، نه تنها به این دلیل که حکومت با بی‌رحمی آن را سرکوب کرد، بلکه به این دلیل که برنامه تثبیت اقتصادی که بازاریان بسیار از آن تنفر داشتند، در سال ۱۹۶۱ به پایان رسید و نشانه‌هایی از بهبود اقتصادی در نیمه نخست سال ۱۹۶۳ مشاهده گردید (نگاه کنید به جدول ۱-۱).

تبیین جامعه‌شناختی شورش‌های انقلابی «دیویس»، معروف به منحنی جسی، در این جا ضروری به نظر می‌رسد. او استدلال می‌کند که «پس از آن‌که انقلاب‌ها با پشت‌سر گذاشتن یک دوره طولانی از توسعه اجتماعی و اقتصادی به وقوع پیوستند، دوره کودتا فرا می‌رسد».^{۳۵}

اگرچه رونق اقتصادی ۱۹۵۷-۹ به مفهومی که «دیویس» به کار برده، به اندازه کافی طولانی نبود، اما تردیدی وجود ندارد که دوره رکود پس از آن در سال‌های ۱۹۶۰-۲ در ظهور شورش‌های انقلابی و مخالفت با حکومت مؤثر بوده است. رکود ۱۹۶۰-۲ فی‌نفسه نمی‌توانست موجب وقایع ۱۹۶۲-۳ شود و همچنان‌که پیشتر خاطر نشان کردیم، نقش علما در سازمان‌دهی مخالفان سیاسی و بسیج توده‌ها در ایران کاملاً مسلم است. بدون استثنا، گسترش نیروهای اقتصادی - اجتماعی معارض با نظام حاکم، که اغلب نتیجه مستقیم «خودکامگی داخلی یا سلطه خارجی» بوده، محیط مناسبی برای مخالفت علما با حکومت فراهم کرده است. رخدادهای ۱۹۶۳ بدون شک، انگیزه‌های تازه‌ای به مخالفت علما با حکومت شاه داد که در انقلاب فوریه ۱۹۷۹ و پس از آن بسیار مؤثر بودند.

ما از این پس به بررسی آن دسته از نیروهای اقتصادی - اجتماعی می‌پردازیم که ظهور مجدد اپوزیسیون شکست‌خورده ۱۹۶۳ را در سال‌های ۱۹۷۸-۹ ممکن کردند.

دوره رشد پایدار و صنعتی شدن: ۱۹۷۲-۱۹۶۳

شگفت‌آور این‌که برنامه تثبیت اقتصادی که موجب رکود اقتصادی طی سال‌های ۱۹۶۰-۲ شد، در برنامه راهبرد صنعتی شدن ایران در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ عنصر سازنده‌ای به‌شمار می‌رفت. محدودیت واردات کالاهای غیر ضروری که برای حل مشکلات توازن پرداخت کشور در نظر گرفته شده بود، شاید به‌صورت تصادفی، بنیاد راهبرد صنعتی شدن جای‌گزینی واردات را مشخص کرد. سیاست کنترل واردات بعدها با محرک‌های مالی زیاد، پروانه‌های صنعتی، مالیات‌های پایین و دسترسی به وام‌هایی با بهره پایین برای سرمایه‌گذاری در بخش

تولیدی اجرا شد. روش‌های بی‌نظم برنامه‌ریزی نهفته در دو برنامه اول همچنین به نفع برنامه‌های پنج‌ساله جامع‌تر، اصلاح شد به طوری که سرمایه‌گذاری بخش عمومی و خصوصی هماهنگی بهتری با یکدیگر پیدا کردند. به طور خلاصه، ایران به آن دسته از کشورهای در حال توسعه پیوست که نخستین مرحله راهبرد صنعتی شدن جای‌گزینی واردات را پیش‌گرفته بودند.^{۳۶} اما یک تفاوت عمده وجود داشت؛ در حالی که اکثر کشورهای در حال توسعه، صرف‌نظر از اتکا به صادرات و وام‌های خارجی، میزان صادرات صنعتی خود را برای جبران واردات کالاهای سرمایه‌داری و واسطه‌ای افزایش می‌دادند، ایران همچنان به صادرات نفت به صورتی گسترده وابسته بود. در خلال سال‌های ۱۹۶۳-۷۲ دریافت‌های مبادله خارجی از نفت و گاز ۷۶ درصد کل درآمد صادرات کشور را تشکیل می‌داد (به جدول ۱-۲ نگاه کنید) و متوسط نرخ سالیانه رشد درآمدهای نفت و گاز در خلال برنامه‌های سوم و چهارم، به ترتیب ۱۴/۵ و ۲۵ درصد بود. با این همه، رشد درآمدهای نفتی در خلال این مدت بیش از آن‌که ناشی از افزایش قیمت نفت باشد، ناشی از نرخ سریع کاهش ذخیره بود. افزایش درآمدهای نفتی در «هر بشکه» در خلال سال‌های ۷۰-۱۹۶۰ در واقع کم بود و از ۰/۸۰ دلار در ۱۹۶۰ به ۰/۸۶ دلار در ۱۹۷۰ افزایش یافت. با این حال، در نتیجه راهبرد موفقیت‌آمیز اوپک «تقدینگی و کنترل» (Cash and Control) عایدات ایران از هر بشکه به ۱/۲۵ دلار در سال ۱۹۷۱ و ۱/۳۶ دلار در سال ۱۹۷۲ رسید.^{۳۷}

جدول ۱-۲ - درصد سهم بخش گاز و نفت در عایدات حکومت، دریافت‌های مبادله خارجی و تولید ناخالص ملی در خلال برنامه‌های پنج‌ساله

برنامه سوم (۱۹۶۳-۷۰)	برنامه چهارم (۱۹۶۸-۷۲)	برنامه پنجم (۱۹۷۳-۷۰)	در عایدات حکومتی در دریافت‌های مبادلات خارجی	در تولید ناخالص ملی
۴۸/۱	۵۵/۲	۷۷/۷	۷۵/۸	۱۸/۷
			۷۶/۲	۲۴/۰
			۸۴/۷	۳۷/۴

انتخاب راهبرد جای‌گزینی واردات، همراه با افزایش عایدات نفتی و ثبات سیاسی کشور باعث انتظار دریافت سود بالا شد و از این‌رو، رشد بالا و پایدار بخش صنعتی ممکن گردید. ارزش افزوده تولید صنعتی در دوره ۱۹۶۳-۷۲ به‌طور متوسط ۱۲/۳ درصد در سال بود (نگاه کنید به جدول ۱-۳) و سهم آن در کل ارزش افزوده ملی از ۱۲/۶ درصد به ۱۴/۵ درصد افزایش یافت. بخش تولیدی ایران دو برابر رشد داشت و این برابر با میزان رشد این بخش در سایر کشورهای درحال توسعه بود (نگاه کنید به UNIDO, 1979, 38). رشد چشمگیر صنعتی شدن با افزایش قابل توجه سرمایه‌گذاری در بخش عمران و دستگاه‌ها و ماشین‌آلات وارداتی به‌دست آمده بود. متوسط رشد سالیانه تولید ثابت ناخالص ملی به ۱۶ درصد رسید و سرمایه‌گذاری ثابت در ماشین‌آلات و تجهیزات در خلال برنامه سوم و چهارم به بیش از ۲۰ درصد بالغ شد (نگاه کنید به جدول ۱-۴). افزایش واردات کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای همچنان‌که از راهبرد صنعتی شدن جای‌گزینی واردات انتظار می‌رفت، با کم‌شدن میزان کالاهای مصرفی در کل واردات همراه بود. سهم این نوع واردات در کل واردات کالاهای غیرنظامی، از ۳۰ درصد در سال ۱۹۵۹ به ۱۱ درصد در سال ۱۹۶۹ کاهش یافت (نگاه کنید به جدول ۱-۵).

جدول ۱-۳ - متوسط نرخ سالیانه رشد بخش‌های عمده اقتصاد ایران در خلال برنامه‌های پنج‌ساله (به درصد).

بخش‌ها	برنامه سوم (۱۹۶۳-۶۷)	برنامه چهارم (۱۹۶۸-۷۲)	برنامه پنجم (۱۹۷۳-۷۷)	۱۹۶۳-۷۷
کشاورزی	۴/۶	۳/۹	۴/۶	۴/۴
نفت	۱۳/۶	۱۵/۲	-۰/۷	۹/۴
صنایع و معادن	۱۳/۷	۱۳/۰	۱۵/۵	۱۴/۱
تولید و معادن	۱۱/۸	۱۲/۸	۱۵/۸	۱۳/۵
ساختمان	۱۲/۰	۸/۶	۱۴/۴	۱۱/۷
خدمات	۸/۰	۱۴/۲	۱۵/۳	۱۲/۵
تولید ناخالص ملی	۹/۷	۱۱/۴	۶/۹	۱۰/۸
تولید ناخالص ملی غیرنفتی	۸/۷	۱۰/۴	۱۳/۳	۹/۴

ویژگی مهم دیگر صنعتی شدن ایران در خلال دوره ۱۹۶۳-۷۲ میزان قابل توجه ثبات قیمت‌ها بود که با رشد سریع تولید و بازده نیز همراه بود. انقباض قیمت تولید ناخالص غیرنفتی در خلال برنامه‌های سوم و چهارم به ترتیب فقط ۰/۹ و ۳/۸ درصد بود (نگاه کنید به جدول ۱-۶).

جدول ۱-۴ - متوسط نرخ سالیانه رشد تشکیل سرمایه ثابت ناخالص ملی

برنامه سوم (۱۹۶۳-۶۷)	برنامه چهارم (۱۹۶۸-۷۲)	برنامه پنجم (۱۹۷۳-۷۷)	۱۹۶۳-۷۷	
۱۸/۵	۱۳/۷	۲۲/۹	۱۸/۴	تشکیل سرمایه ثابت ناخالص ملی
۱۶/۰	۱۳/۱	۱۹/۵	۱۶/۲	ساختمان‌سازی
۲۵/۹	۱۴/۸	۲۸/۷	۲۳/۱	ماشین‌آلات و تجهیزات

منبع: درآمد ملی ایران، ۱۹۵۹-۷۲ و گزارش‌های سالیانه، بانک مرکزی ایران.

جدول ۱-۵ - ترکیب کالاهای وارداتی* ایران برحسب نوع مصرف

نوع استفاده	۱۹۵۹	۱۹۶۲	۱۹۶۷	۱۹۶۹	۱۹۷۲	۱۹۷۷
کالاهای مصرفی	۳۰/۲	۲۱/۸	۱۲/۶	۱۰/۹	۱۲/۹	۱۸/۶
کالاهای سرمایه‌ای	۴۹/۲	۵۷/۲	۵۹/۷	۶۴/۰	۶۲/۱	۵۴/۲
کل	۲۰/۶	۲۱/۰	۲۷/۷	۲۵/۱	۲۵/۰	۲۷/۲
	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰

* به استثنای واردات نظامی

منبع: گزارش‌های سالیانه، ۱۳۴۹ (۱۹۷۰) و ۱۳۵۶ (۱۹۷۷)، بانک مرکزی ایران.

جدول ۶-۱ - شاخص‌های تورم در اقتصاد ایران در خلال

برنامه‌های پنج‌ساله

برنامه سوم (۱۹۶۳-۶۷)	برنامه چهارم (۱۹۶۸-۷۲)	برنامه پنجم (۱۹۷۳-۷۷)
۰/۹	۳/۸	۱۵/۵
۱/۳	۴/۲	۱۲/۷
۱/۵	۳/۷	۱۵/۷

منبع: درآمد ملی ایران: ۱۹۵۹-۷۲ و گزارش‌های سالیانه، بانک مرکزی ایران.

با این حال، ایران در برابر پی‌آمدهای نامطلوب اقتصادی و اجتماعی صنعتی شدن از طریق کنترل واردات و واگذاری آسان اعتبار به بخش خصوصی و اتکا به عایدات نفتی ایمن نبود. در این فرایند، اعضای خانواده شاه و شرکای وابسته‌شان نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کردند. خانواده پهلوی به دنبال فواید سریع و آسان از نفوذ نامحدود سیاسی‌شان استفاده کردند. اینان شرکای داد و ستد اکثر واحدهای تولیدی بزرگ، مهمان‌سراها، بانک‌ها و شرکت‌های بیمه بودند؛ و با رشوه‌دهی و گسترش تغییرات در تنظیمات بانکی و تجاری کشور، محیط مناسبی برای اهدافشان به وجود آوردند که اغلب مغایر با هدف رشد متوازن و توزیع برابر درآمد بود. تأسیس بانک‌های جدید توسط شرکا و همکاران تجاری وابسته به خانواده پهلوی راه را برای دسترسی آسان آن‌ها به سپرده‌های بخش خصوصی و همچنین قرضه‌های بخش عمومی (وام‌ها و اعتبارات بانک مرکزی ایران) باز کرد و ابزاری در انتقال سرمایه‌شان به خارج کشور شد. این بانک‌ها همچنین از وام‌های اعطایی به شرکت‌ها که متعلق به خانواده پهلوی یا شرکای آن‌ها بود، استفاده کردند. بنیاد پهلوی (که اکنون، بنیاد مستضعفان نامیده می‌شود) نهاد دیگری بود که خانواده پهلوی از آن برای نفوذ بر اقتصاد بهره می‌جست.^{۳۸}

این صنعتی شدن شتاب‌زده در جست‌وجوی فواید آسان و سریع، به طور اجتناب‌ناپذیری موجب عدم توازن میان بخش‌های مختلف اداری و کشوری شد. بخش کشاورزی که در سال ۱۹۶۶ بیش از ۴۷ درصد نیروی کار شاغل کشور را دربرمی‌گرفت، به طور متوسط کمتر از یک سوم بخش صنعت رشد داشت. در نتیجه، سهم ارزش افزوده کشاورزی در کل تولید ناخالص

ملی از ۲۶/۵ درصد در سال ۱۹۶۳ به ۱۶/۱ درصد در سال ۱۹۷۲ کاهش یافت. احتمالاً کاهش سهم این بخش بیش از آن چیزی بوده که رسماً اعلام شده است.

وضع تعرفه‌های سنگین بر کالاهای مصرفی، کاهش ارزش ریال و کنترل قیمت مواد غذایی در مناطق حساس سیاسی شهری توسط حکومت و از طریق افزایش میزان واردات مواد غذایی و اختصاص دادن یارانه‌های بسیار بالا به این مواد که تنها به دلیل افزایش عایدات نفتی ممکن شده بود (نگ به: جدول ۳-۱)، در زمره عوامل مهمی بودند که باعث وخامت تجارت بخش خصوصی شدند و توسعه متعادل در مناطق روستایی را برهم زدند. در نتیجه، سرمایه‌گذاری واقعی در تهیه تجهیزات کشاورزی - با متوسط نرخ سالیانه ۲۰ درصدی برای کل سرمایه‌گذاری - در خلال سال‌های ۷۱-۱۹۶۳ تنها ۶/۷ درصد در سال رشد داشت. سهم این بخش از ۱۶/۶ درصد در سال ۱۹۶۳ به ۵/۱ درصد در سال ۱۹۷۱ تنزل یافت.^{۳۹}

اجرای دو مرحله نخستین برنامه اصلاحات ارضی و تبصره‌های اصلاحی پس از آن، تغییرات اجتماعی مهمی در زندگی روستایی به وجود آورد که پی‌آمدهای اجتماعی آن بر اقتصاد روستایی و کشاورزی بسیار منفی بود. اصلاحات ارضی ایران مانند بسیاری از اصلاحات «بورژوازی - سرمایه‌داری» دیگر، واکنش سیاسی در برابر فشارهای رو به تزاید داخلی و خارجی بود. از آن‌جاکه این برنامه به خوبی تنظیم نشده بود، هرچه جلوتر می‌رفت، در دست یافتن به هدف اصلی‌اش که توزیع مجدد زمین بود، ناکام‌تر می‌شد.^{۴۰}

اجرای نخستین مرحله برنامه اصلاحات ارضی در سال ۱۹۶۲ شروع شد و همه املاک مازاد یک روستا یا بخش‌های روستاهای مختلف را که در ذیل یک روستا جمع می‌شدند، دربرمی‌گرفت. باغ‌های میوه و چای و کشتزارهای ماشینی که از ابزار کشاورزی مدرن استفاده می‌کردند، از این قانون معاف شدند. دومین مرحله اصلاحات ارضی در سال ۱۹۶۵ آغاز و به ۲۰ الی ۱۵۰ هکتار محدود شد و پنج گزینه دیگر به مالکان پیشنهاد گردید:

۱- واگذاری زمین به دهقانان در یک دوره اجاره سی ساله،

۲- فروش زمین به دهقانان،

۳- تقسیم زمین بین مالکان و دهقانان برحسب توافق برسر زمین زیرکشت،

۴- تشکیل تعاونی‌های کشاورزی با دهقانان،

۵- خرید حقوق دهقانان برای استفاده از زمین، با این تصور که آن‌ها خواهان فروش هستند.

در نتیجه اجرای این مرحله، بسیاری از دهقانان نتوانستند صاحب زمین شوند. مرحله سوم و پایانی اصلاحات ارضی که در سال ۱۹۶۹ آغاز شد، کوششی برای فسخ روابط اجاره‌داری در کشتزارهایی بود که در دومین مرحله چندان که باید به آن‌ها پرداخته نشده بود. این مرحله، با همه این تفصیلات، با سیاست حکومت برای ایجاد تعاونی‌های کشاورزی همراه شد که هدف آن، ماشینی‌کردن آسان کشتزارها و افزایش بهره‌وری کشاورزی بود. این طرح بدین معنا بود که دهقانان مجبور بودند در ازای سهم برابر با ارزش زمینشان، استفاده از زمین را به تعاونی‌ها واگذار کنند. بسیاری از دهقانان این طرح را خلاف برنامه توزیع زمین تلقی کردند، زیرا تا جایی که به خودشان مربوط بود، دوباره زمین‌ها را از دست می‌دادند و به جایگاه اجتماعی قبلی خویش در مقام کارگران صرف کشاورزی برگردانده می‌شدند.^{۴۱}

بنابراین، تبصره‌های اصلاحی بعدی بر قانون اصلاحات ارضی، بسیاری از مالکان را قادر کرد تا سهم قابل توجهی از زمین‌های حاصل‌خیز در روستا را برای خود حفظ کنند؛ در نتیجه، کشاورزانی که روی این زمین‌ها کشت می‌کردند، بی‌زمین باقی ماندند. از این رو، در بسیاری از روستاها اجتماعات نسبتاً همگن دهقانان «بی‌زمین» ناگهان به طبقات «بی‌زمین»^{۴۲} (خوش‌نشین) و «زمین‌دار» لایه‌بندی شدند. سلطه مالکان بر زندگی روستایی در پیش از دوره اصلاحات، جای خود را به طبقه جدیدی از مالکان دهقان و کارگزاران حکومتی داد. خوش‌نشین، که در واقع به معنای کسی بود که از اواخر دهه ۱۹۶۰ همه امیدش را برای صاحب‌زمین شدن از دست داده بود و خود را مجبور می‌دید که برای دهقانان دیگر کار کند، هم از دهقانان زمین‌دار و هم از حکومت تهران عصبانی و رنجیده‌خاطر شد. «کرایگ» که در مطالعه‌ای موردی، وضعیت یکی از روستاهای استان فارس را پیش از اصلاحات ارضی و پس از آن، مقایسه کرده، چنین نتیجه گرفته است که:

«بدون تردید، انقلاب سفید وضع موجود روستاها بین سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۷۳ را تغییر داد: کدخدا (ریش‌سفید روستا) و مالک از امور روستا کنار گذاشته و نهادهایی جدید تأسیس شدند. با وجود این، از جهات بسیاری این تغییرات به‌درازا کشید و مشکلات پیش از اصلاحات، تا ده سال پس از آن همچنان حل نشده باقی ماند. با این‌که در بین روستاییان روحیه خوش‌بینی و همکاری به وجود آمده بود، ولی طولی نکشید که اینان از حکومت مأیوس شدند. انتظارات بالا رفت و البته پاسخ مناسبی به آن‌ها داده نشد» (Craig, 1978, 1530).

ناتوانی حکومت در پرکردن خلأ فیزیکی و سازمانی که از برکناری ناخواسته مالکان و کوثاهی در سرمایه‌گذاری کشاورزی ایجاد گردید، باعث شد تا بسیاری از خوش‌نشینان برای کار راهی مراکز صنعتی رو به رشد شوند. متأسفانه، شاخص‌های مؤثقی برای نرخ مهاجرت شهری روستایی در دسترس نیست. با این حال، اگر فرض کنیم که در نبود مهاجرت شهری - روستایی، نرخ جمعیت مناطق شهری با توجه به نرخ رشد جمعیت کشور افزایش یافته است، خیلی زود به این نتیجه می‌رسیم که تعداد سالیانه مهاجران شهری - روستایی در خلال سال‌های ۷۶-۱۹۶۶ در مقایسه با دوره ۶۶-۱۹۵۶، ۷۸ درصد افزایش داشته است. به عبارت دیگر، در حالی که مهاجران روستایی باعث افزایش ۴۴ درصدی در جمعیت مناطق شهری بین سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۶ شدند، ۵۰ درصد از افزایش جمعیت شهری در خلال دوره ۷۶-۱۹۶۶ را نیز موجب گردیدند. در نتیجه، میزان شهرنشینی از ۳۱/۴ درصد در سال ۱۹۵۶ به ۴۶/۹ درصد در سال ۱۹۷۶ رسید (نگاه کنید به جدول ۷-۱). از این گذشته، اکثر مهاجران ناراضی به خاطر وجود تقاضای بالا برای کار به خصوص برای کارگران غیرماهر در مراکز شهری، راهی شهرهای بزرگ مانند تهران، اصفهان و تبریز شدند، و خود این به تشدید مشکلاتی از قبیل ترافیک، کمبود مسکن، کمبود آب و آلودگی هوا در این مراکز انجامید که به لحاظ سیاسی امر مهمی به شمار می‌رفت.^{۴۳}

جدول ۷-۱ - جمعیت ایران در مناطق شهری و روستایی

سال	میزان شهرنشینی %	روستا	شهر	کل
۱۹۵۶ a	۳۱/۴	۱۳۰۰۱	۵۹۵۴	۱۸۹۵۵
۱۹۶۶ a	۳۸/۰	۱۵۹۹۵	۹۷۹۴	۲۵۷۸۹
۱۹۷۶ a	۴۶/۹	۱۷۸۶۴	۱۵۷۹۷	۳۳۶۶۲
۱۹۷۸ b	۵۸/۸	۱۸۱۶۷	۱۷۳۴۲	۳۵۵۰۹

یادداشت: (a) داده سرشماری - (b) تقریبی.

منبع: گزارش‌های سالیانه، ۱۳۵۱ (۱۹۷۲) و ۱۳۵۷ (۱۹۷۸)، بانک مرکزی ایران.

سرانجام، برخلاف تبلیغات حکومت در دست‌یافتن به برابری اقتصادی و اجتماعی در اصلاحات اجتماعی شاه در اوایل دهه ۱۹۶۰، به تدریج روشن شد که فواید صنعتی شدن و

اصلاحات ارضی رضایت‌بخش نبوده و توزیع درآمد در مناطق شهری و روستایی به‌طور فزاینده‌ای در سراسر سال‌های پس از ۱۹۶۳ نابرابر شده است. دفتر بین‌المللی کار (International Labour Office) در مطالعه‌ای بنیادی درخصوص توزیع درآمد در ایران به این نتیجه رسید که ضریب جینی (GINI) برای توزیع درآمد ایران در ۱۹۶۹-۷۰ «بالاتر از هر کشوری در آسیای جنوب غربی و شرقی، و به‌طور قابل توجهی بالاتر از کشورهای غربی و احتمالاً برابر یا بالاتر از کشورهای امریکای لاتین بوده است».^{۴۴} در سراسر دوره ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۴، سهم هزینه ۲۰ درصد خانوارهای بالا در مناطق شهری از ۵۲ درصد به ۵۶ درصد افزایش یافت و سهم هزینه ۴۰ درصد خانوارهای پایین از ۱۴ درصد به ۱۱ درصد تنزل پیدا کرد. گسترش سریع صنایع کالاهای مصرفی در مجاورت شهرهای روبه‌رشد مانند تهران، اصفهان و تبریز، در کنار بی‌توجهی به بخش روستایی - کشاورزی، نابرابری‌های منطقه‌ای را که در مناطق گوناگون با توجه به درآمد، بهداشت عمومی، امکانات آموزشی و... وجود داشت، تشدید کرد.^{۴۵} بر طبق نظرسنجی مرکز آمار ایران از بودجه خانوار شهری - روستایی، متوسط هزینه هر خانوار در استان مرکزی ۲/۷ برابر آن در استان‌های کرمان، دو برابر آن در سیستان و بلوچستان و ۱/۴ برابر آن در کردستان در سال‌های ۱۹۷۱-۷۲ بوده است (نگاه کنید به Pesaran, 1976a, 285). در حوزه بهداشت عمومی، حدود نیمی از پزشکان کشور در سال ۱۹۷۳ در تهران اقامت داشتند، یعنی برای هر ۸۷۸ تهرانی، یک پزشک وجود داشت. در حالی‌که در بقیه کشور، این رقم تنها برای هر ۵۰۱۱ نفر یک پزشک بود و در برخی از استان‌های عقب‌مانده مانند ایلام برای هر ۱۲۵۷۰، یک پزشک وجود داشت. اختلاف منطقه‌ای در میزان سواد نیز زیاد بود. نرخ سواد در تهران در سال ۱۹۷۳، ۷۶ درصد تخمین زده شده بود، در حالی‌که در بقیه کشور این نرخ حدود ۳۸ درصد بود. استان‌هایی مانند ایلام با ۲۱/۵ درصد و کردستان با ۲۲/۸ درصد، پایین‌ترین نرخ‌های سواد در کشور را دارا بودند.^{۴۶}

از این‌رو، تنها یک دهه بعد از ناآرامی سیاسی ۱۹۶۳ و وعده‌های اصلاحات اقتصادی و اجتماعی برای نیل به جامعه‌ای عادلانه‌تر، مهاجران روستایی ناراضی به‌صورت گسترده‌ای وارد شهرها شدند و توده‌ها دریافتند که ثروت هنوز در دست ثروتمندان است و شکاف بین فقرا و اغنیا نه تنها کمتر نشده، بلکه روز به روز شدت نیز یافته است. در واقع در اوایل دهه ۱۹۷۰، «جیمز بیل» در مطالعه‌ای درباره سیاست غیررسمی در ایران چنین نتیجه گرفت که:

«انقلاب سفید محمدرضا شاه که از جهات بسیاری برای تقویت کردن روابط سنتی طرح شده بود، پی‌آمدهای ناخواسته جدی‌ای داشت، چون خواسته‌ها و توقعات بالا رفته بودند.»^{۴۷}

فرصت از دست‌رفته: ۱۹۷۳-۷۸

رشد سریع و صنعتی شدن در خلال برنامه‌های سوم و چهارم، جدا از پی‌آمدهای اجتماعی‌ای که به همراه داشت، باعث مشکلاتی در تراز پرداخت‌ها (balance-of-payment) نیز شد. به‌طور کلی، به‌استثنای نخستین سال این دو برنامه پنج‌ساله، حساب جاری تراز پرداخت‌ها در وضعیت قرمز بود. در سراسر دوره ۱۹۶۳-۷۲، کسری انباشته حساب جاری بالغ بر ۲۶۱۷ میلیون دلار بود که با وام‌های میان‌مدت، تأمین مالی شده بود.^{۴۸} از سال ۱۹۷۰ وضعیت هشداردهنده شد.^{۴۹} در واقع اگر به‌خاطر افزایش ناگهانی بهای نفت در خلال اوایل دهه ۱۹۷۰ نبود، پذیرش نوعی برنامه تثبیت اقتصادی اجتناب‌ناپذیر می‌نمود.^{۵۰} توافقنامه فوریه ۱۹۷۱ تهران و چهاربرابر شدن قیمت نفت در ۱۹۷۳-۷۴ که درآمد نفتی «هر بشکه» ایران از ۰/۹۸ دلار در ژانویه ۱۹۷۱ به ۹/۴۹ دلار در ژانویه ۱۹۷۴ افزایش یافت^{۵۱}، نه تنها مشکلات مبادله خارجی ایران را ناگهان حل کرد، بلکه فرصت طلایی دیگری برای حکومت فراهم نمود تا نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی را که بر اثر اصلاحات اجتماعی نسنجیده و صنعتی شدن سریع دهه ۱۹۶۰ به‌وجود آمده بودند، جبران کند. افزایش بهای نفت همچنین به این معنا بود که برای نخستین بار حکومت در موقعیتی قرار گرفته که ناچار است نرخ استخراج از ذخایر سریعاً رو به کاهش نفت ایران را بدون به‌خطر انداختن قوه رشد کشور یا درغلتیدن در رکود عمیق اقتصادی کاهش دهد. با این حال، حکومت و به‌ویژه خود شاه درصدد بهبود روندهای اقتصادی و اجتماعی دهه ۱۹۶۰ بود.

در تابستان ۱۹۷۴، برخلاف مشاوره‌ای که اقتصاددانان و برنامه‌ریزان بانک مرکزی ایران و سازمان برنامه و بودجه انجام دادند، کل هزینه پنجمین برنامه پنج‌ساله که اجرای آن در مارس ۱۹۷۳ شروع شده بود، دوبرابر شد.^{۵۲} ایراد برنامه‌ریزان این بود که برنامه اصلاح‌شده موجب کمبود نیروی انسانی ماهر و ایجاد تنگناهای بحرانی در زیربنای اقتصادی می‌شود. راه‌حل شاه برای رفع کمبود نیروی انسانی باتجربه و ماهر، استفاده از «رایانه‌ها»، «کارشناسان خارجی» و

«مشاوران وارداتی» بود. شاه در آرزوی تحقق آرمان «تمدن بزرگ» دوباره آثار صنعتی شدن سریع، شهرنشینی و وابستگی شدید به فن‌آوری و فرهنگ غرب را بر ساختار اقتصادی و اجتماعی ایران، نادیده گرفت.

در مارس ۱۹۷۵، «هودسون» درباره‌ی جاه‌طلبی شاه برای تبدیل ایران به «پنجمین قدرت بزرگ» جهان چنین نوشت:

«با این همه، این ثروت به صورتی نابرابر توزیع خواهد شد، جدا از توزیع نابرابر ثروت بین طبقات، ثروت در شهرها بیشتر از مناطق حومه متمرکز شده است. [در این صورت بروز] تنش‌های اجتماعی و ناآرامی‌های سیاسی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.»^{۵۳}

به نظر می‌رسد دو برابر شدن هزینه برنامه پنجم، ایالات متحده را به دو دلیل خرسند می‌کرد؛ نخست به این دلیل که سطح بالای هزینه حکومت نه تنها بازار صادرات کشورهای صنعتی غربی در ایران را گسترش می‌داد، بلکه باعث تحلیل رفتن ذخیره‌های مبادله خارجی ایران می‌شد و خود ایران حکومت شله را مجبور می‌کرد تا صادرات نفت کشور را نه تنها کاهش ندهد، بلکه افزایش نیز بدهد. به این ترتیب، تهدید کمبود عرضه و بالارفتن بهای نفت از بین می‌رفت.^{۵۴} دوم، هزینه بالاتر، ایران را قادر می‌کرد تا خلأ سیاسی و نظامی‌ای را که در نتیجه کناره‌گیری نیروهای بریتانیا از خلیج فارس در سال ۱۹۷۱ به وجود آمده بود، بدون متحمل شدن هرگونه هزینه جدید برای متحدان غربی پر کند؛ و این می‌توانست تضمینی برای موفقیت «دکترین (آموزه) مشهور نیکسون» در منطقه باشد.^{۵۵}

اجرای برنامه اصلاح شده همان‌طور که برنامه‌ریزان پیش‌بینی کرده بودند، شرایط وخیمی به وجود آورد. تنگناهای ایجاد شده در بنادر و شبکه‌های حمل‌ونقل به این معنا بود که در یک زمان، ۲۰۰ کشتی برای تخلیه محموله‌هایشان به صف ایستاده بودند و متوسط زمان انتظار برای هر یک، ۱۶۰ روز بود.^{۵۶} کمبود نیروی انسانی به افزایش قابل توجه دستمزد در همه بخش‌ها و هجوم چشمگیر کارگران از کشورهای صنعتی و کشورهای در حال توسعه منجر شد. آماده نبودن دستگاه بوروکراتیک (دیوان‌سالار) حکومت برای اداره کردن چنین هزینه سنگینی به ائتلاف هزینه و تشدید ضعف نهفته در اداره عمومی ایران منجر شد. فساد، ابعاد جدیدی یافت و نارضایتی عمومی از کارگزاران حکومت به بالاترین حد خود رسید.^{۵۷}

با افزایش هزینه حکومت به خاطر عایدات نفتی، وابستگی کشور به نفت بیشتر شد. سهم

بخش‌های نفت و گاز در کل عایدات حکومت از ۵۵ درصد در برنامه چهارم به حدود ۷۸ درصد در برنامه پنجم رسید (نگاه کنید به جدول ۱-۲). اولویت اصلاح نظام غیرمنصفانه و منسوخ مالیاتی یک‌بار دیگر ناپدید شد. این وضعیت درباره تجارت خارجی بدتر بود. سهم عایدات نفت و گاز در کل دریافت‌های مبادله خارجی از ۷۶ درصد در برنامه چهارم به ۸۵ درصد در برنامه پنجم افزایش یافت (نگاه کنید به جدول ۱-۲).^{۵۸} از سال ۱۹۷۷، کاملاً روشن شد که سیاست افزایش صادرات غیرنفتی شکست خورده است. سهم صادرات کالاهای غیرنفتی در کل درآمدهای مبادله خارجی فقط ۱/۸ درصد بود. نرخ صادرات مواد تولیدی برای ارزش افزوده تولید از ۳/۴ درصد در سال ۱۹۷۲ به ۲ درصد در سال ۱۹۷۷ تنزل یافت.^{۵۹}

تقاضای داخلی بیش از حد توان تولید بالقوه کشور و توانایی واردات کالاها و خدمات، به‌طور اجتناب‌ناپذیری به شتاب فزاینده نرخ داخلی تورم قیمت منجر شد.^{۶۰} نرخ افزایش قیمت برای مصرف‌کننده (retail prices) از ۳/۷ درصد در سال در خلال برنامه چهارم به ۱۵/۵ درصد در سال ۱۹۷۴ رسید (نگاه کنید به جدول ۱-۶). حکومت برای مهار افزایش قیمت‌ها به‌جای این‌که هزینه‌های بخش عمومی را کاهش دهد و افزایش اعتبارات بخش خصوصی را محدود کند، به فعالیت ضدگران‌فروشی مبادرت کرد که موجب بی‌اعتمادی بازار به حکومت و تجدید حیات اتحاد تاریخی علما و بازار شد.^{۶۱} بعد از این‌که ناکارایی و ماهیت مخرب این نوع کنترل به‌طور فزاینده‌ای روشن شد، حکومت وقت، سیاست پولی و مالی کم‌حجم‌تری را در اواسط سال ۱۹۷۵ در پیش گرفت. با این حال، به دلیل فشارهای سرکوب‌شده که هنوز در نظام وجود داشت و ناتوانی حکومت برای خروج از تنگناها، قیمت برای مصرف‌کننده از ۹/۹ درصد در سال ۱۹۷۵ به ۱۶/۶ درصد در سال ۱۹۷۶ و سرانجام به ۲۵/۱ درصد در سال ۱۹۷۷ رسید که در همان زمان نیز ارزش افزوده داخلی شروع به تنزل کرد. رشد سرمایه‌گذاری واقعی در ساختمان‌سازی که به ۲۳/۲ درصد در سال ۱۹۷۲ و ۲۲/۹ درصد در سال ۱۹۷۶ بالغ شده بود به ۲/۷ درصد در سال ۱۹۷۷ تنزل یافت. کل سرمایه ثابت ناخالص ملی در قیمت‌های ثابت که ۶۴ درصد در ۱۹۷۵ و ۲۱ درصد در ۱۹۷۶ رشد داشت، فقط از ۳/۴ درصد رشد برخوردار بود.^{۶۲} در واقع برای نخستین بار از سال ۱۹۶۹ سرمایه‌گذاری واقعی بخش خصوصی در تجهیزات و ماشین‌آلات به ۶/۸ درصد در این سال تقلیل یافت و به‌خاطر خشکسالی، ارزش افزوده بخش کشاورزی نیز به ۰/۸ درصد در سال ۱۹۷۷ تنزل پیدا کرد.

لغو کامل محدودیت‌های وضع شده درباره معاملات تجاری خارجی در دسامبر ۱۹۷۴، همراه با اجرای طرح مشارکت ۱۹۷۵ که مالکان شرکت‌های تولیدی را ملزم می‌کرد تا ۴۹ درصد سهامشان را به مستخدمانشان و بخش عمومی واگذار کنند، تأثیر معکوسی بر سرمایه‌گذاری بخش خصوصی باقی گذاشت و موجب خروج گسترده سرمایه از کشور شد. این خروج گسترده سرمایه نه تنها موجب از دست رفتن اعتقاد جامعه صنعتگر به حکومت شاه شد، بلکه زمینه‌ای فراهم کرد که گروه‌های اپوزیسیون با ابزار قدرتمندتر و مؤثرتری به تحریک توده‌ها علیه حکومت اقدام کنند.

به‌طور خلاصه، انتظار رسیدن به ثروت مادی به‌طور فزاینده‌ای بدون پاسخ مانده بود و مدارا و تساهل مردم در مقابل نابرابری‌های رو به گسترش اقتصادی و اجتماعی که به اعتراض‌های خشن ۱۹۶۳ نیز انجامیده بود، دیگر تمام شده بود. مردم تا زمانی آمادگی تحمل نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها را دارند که فکر می‌کنند از نابرابری‌های موجود روز به روز کاسته می‌شود. اما اگر چنین اتفاقی رخ ندهد، نتیجه اجتناب‌ناپذیر آن در حکومت‌های سلطه‌گر، تنش اجتماعی، اعتراضات سیاسی و شورش‌های بالقوه انقلابی خواهد بود.^{۶۳}

روحیه نارضایتی در سال ۱۹۷۷ با دوره طولانی سرکوب سیاسی و شکنجه زندانیان سیاسی که مردم از آن مطلع می‌شدند،^{۶۴} و حضور نسبتاً گسترده کارکنان نظامی آمریکا در ایران که روحیه ضد امریکایی دهه ۱۹۵۰ را به یاد می‌آورد،^{۶۵} بیشتر تقویت شده بود. این دو عامل همراه با فساد کارگزاران حکومت، زمینه‌ای فراهم کرد تا گروه‌های اپوزیسیون به سلاح‌های مشروع برای بسیج توده‌های ناراضی بر ضد حکومت تجهیز شوند.

روشنفکران سرکوب شده که منتظر فرصت مناسبی برای مبارزه علیه حکومت بودند، با سیاست آزادسازی شاه، احتمالاً در درون چارچوب سیاست حقوق بشر «کارت»،^{۶۶} فعالیت‌های ضد حکومتی خود را تشدید کردند و خواهان رعایت کامل قانون اساسی ۱۹۰۶ و اعلامیه جهانی حقوق بشر شدند.^{۶۷} بازار در نتیجه فعالیت گران‌فروشی شاه، سخت رنجیده‌خاطر و متضرر شده بود و روحانیون به‌خاطر سیاست‌های ضداسلامی و غرب‌گرایانه شاه، آماده بودند تا اتحادهای سنتی خود را استوار کنند. همانند دوره‌های قبل، بازار با قدرت مالی و شبکه اطلاعاتش، روحانیون با قدرت مذهبی مؤثرشان بر توده‌ها، و روشنفکران با نفوذشان بر دانشجویان دانشگاه‌ها و نخبگان، دشواری چندانی در بسیج توده‌های ناراضی و پراکنده نداشتند.

شبکه و سازمانی که به قدمت چندین سده در بازارها و مساجد برای گردهمایی و مراسم مذهبی برای گرامی‌داشت شهادت امامان، به‌ویژه امام حسین [ع] سرور شهدا وجود داشت، عملاً در اختیار اتحاد روحانیون - بازار بود. اینان از طریق سازمان دادن به روضه‌خوانی (مراسم مذهبی)، تعزیه، دسته‌های عزاداری، سفره حضرت ابوالفضل و اشکال دیگر مناسک مذهبی، موفق شدند تا توده‌های ناراضی را بر ضد حکومت بسیج کنند.^{۶۸} از پایان ماه رمضان در سپتامبر ۱۹۷۸، گروه‌های اپوزیسیون به رهبری روحانیون، میلیون‌ها نفر ساکن تهران را برای شرکت در عزاداری‌ها و اجتماعات عمومی فراخواندند. این، آغاز مجموعه‌ای از تظاهرات توده‌ای خیابانی، اعتصاب مستخدمان بخش خصوصی و عمومی، به‌ویژه اعتصاب کارگران نفت در استان خوزستان بود که صنایع را فلج و زندگی در همه مراکز شهری را مختل کرد و نهایتاً ابزاری برای خروج شاه و سرنگونی حکومت در فوریه ۱۹۷۹ فراهم آورد.^{۶۹}

اتکای اتحاد سه‌گانه به تظاهرات مذهبی و عزاداری‌های عمومی به‌مثابه بهترین روش برای مخالفت با حکومت، به‌زودی به تصویب دو عامل [بالفعل] رهبری روحانیون منجر شد. رنگ مذهبی تظاهرات شباهت زیادی با شورش‌های قبلی مانند جنبش تنباکو ۹۲-۱۸۹۱، انقلاب مشروطه ۱۱-۱۹۰۵ و تظاهرات خشونت‌آمیز ۶۳-۱۹۶۲ داشت.^{۷۰} هر یک از طرف‌های این اتحاد سه‌گانه که بر سر سرنگونی حکومت با یکدیگر به توافق رسیده بودند، امید داشتند تا با نفوذ و تسلط بر پی‌آمدهای انقلاب، به ایدئولوژی و اهدافشان دست یابند.

انقلاب و پی‌آمدهایش

انقلاب فوریه عمده‌تأ انقلابی سیاسی بود؛ به این علت که نظم سیاسی مستقر، ناگهان و با خشونت، با حمایت گسترده مردمی سرنگون شد. وضعیت بالقوه انقلابی پی‌آمد مستقیم و گریزناپذیر انتظارات مردم بود که سریع‌تر از رضایت عملی نیازهای خودم مردم، در حال افزایش بود. البته نتیجه ماهیت غیرپاسخ‌گویی حکومت نیز بود. مردم فقط خواهان تغییر حکومت بودند. به‌منظر نمی‌رسید آن‌ها به‌درستی می‌دانستند که چه چیزی باید جای‌گزین این حکومت شود. اسلام به‌منزله نیروی وحدت‌بخش و شیعه در مقام آموزه‌ای که حاکمیت شاه را رد می‌کرد، مشروعیت خود را از سازمان‌دهی موفقیت‌آمیز شورش‌ها به‌دست آوردند. احیای اسلام علت انقلاب نبود، بلکه نتیجه و پی‌آمد انقلاب بود. این برای نخستین بار [در تاریخ] نبود که پی‌آمد

بلافاصل انقلاب را بیشتر ابزارها و اشخاصی تعیین می‌کردند که به وقوع آن کمک نموده بودند تا نیروهای اجتماعی و اقتصادی که واقعاً مسئولیت بروز و ظهور آن را برعهده داشتند. با وجود این، بدون حل دوباره نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی ایران که پیش از انقلاب نیز وجود داشت، جای تردید است که چنین پی‌آمد اسلامی - بنیادگرایانه‌ای بتواند در بلندمدت حفظ شود. این واقعیت که روحانیون حاکم، بر این عقیده رایج در میان علمای شیعه متوسل شده‌اند که فقط مجتهدان شیعه می‌توانند نایب امام غایب باشند و در دوران غیبت فقط حکومت آن‌ها مشروعیت دارد، بدون تردید عاملی مهم در تثبیت رهبری سیاسی در ایران پس از انقلاب بوده است.^{۷۱} اما ادعای بلندمدت روحانیون برای مشروعیت تنها هنگامی ممکن است حفظ شود که بتوانند ثابت کنند استعداد حل مشکلات اقتصادی و اجتماعی و استقرار نظامی پاسخ‌گوتر را دارند. همچنان‌که «دان» به درستی خاطر نشان کرده است که:

«مشروعیت نخبگان انقلابی در فرایند مبارزه، از ادعایشان برای حل بعضی از مشکلات

جوامعشان ناشی می‌شود. این مشروعیت تا زمانی دست‌نخورده باقی می‌ماند که بتواند

برخی از این مشکلات را حل کند» (Dunn, 1972, 15).

هر انقلابی مرحله‌آرمانی دارد که مقارن با پیروزی بر حکومت قبلی است و گروه‌های حماسی و قهرمانی انقلابیونی را شامل می‌شود که احساس می‌کنند بر سرنوشت خویش تسلط دارند. این مرحله معمولاً خیلی کوتاه است و در انقلاب‌های بزرگ، بیشتر از چند ماه عمر نمی‌کند.^{۷۲} به نظر نمی‌رسد تجربه انقلاب ایران استثنایی بر این قاعده باشد.* شور و اشتیاق انقلابی به دنبال بحران‌گروگان‌گیری به روحانیون کمک کرد تا پیش از پایان این دوره آرمانی، به هدف اصلی خود یعنی تثبیت اقتدارشان جامعه عمل ببوشانند. در خلال این مرحله (دقیقاً تا یک‌سال بعد از سرنوشتی شاه) آن‌ها با توسل به همه‌پرسی‌های مکرر، موفق شدند جمهوری اسلامی را بنیاد گذارند و قدرت سیاسی خود را در سه قوه مجریه، مقننه و قضاییه تثبیت کنند. در ابتدا، روحانیون قدرتشان را از طریق شورای انقلاب، تعداد بی‌شماری کمیته‌های انقلاب و دادگاه‌های انقلاب اسلامی اعمال کردند. با این همه، اداره دستگاه دیوانسالارانه به سیاست‌مداران غیردینی میانه‌رو که عمدتاً از اعضای نهضت آزادی ایران بودند و روابط نزدیکی

* اما واقعیت نشان داده است که امروزه پس از گذشت بیست سال از پیروزی انقلاب اسلامی، انقلابیون همچنان بر مطلوب‌ها و آرمان‌های انقلابی خود پافشاری می‌کنند.

با روحانیون داشتند، سپرده شد. اعضای سازمان‌های چریکی چپ‌گرا آشکارا از عرصه حکومت کنار گذاشته شدند. بنیادگرایان مسلمان که آمادگی پذیرش مسئولیت دستگاه حکومتی را که سرنگون کرده بودند، نداشتند به ایجاد سازمان‌های مدنی و نظامی موازی اقدام کردند. ارگان‌های انقلابی در کنار نیروهای نظامی شروع به کار کردند. «سازمان جهاد سازندگی»، «بنیاد مستضعفان» و «بنیاد مسکن» برای احداث امور زیربنایی، کشاورزی، توسعه روستاها و مسکن تأسیس شدند.

با این حال، این دولت موقت «بازرگان» بود که خود را با وظیفه دوگانه دشوار بازسازی اقتصادی و اعاده شرایط معمولی مواجه دید. اما همچنان که انتظار می‌رفت، دوگانگی اقتدار نهفته در ایجاد ارگان‌های انقلابی، تقاضای تدریجی برای سرعت بخشیدن به تحولات اجتماعی که با هدف عادی کردن شرایط اقتصادی عملاً ناسازگار بود و شورش در استان‌هایی مانند کردستان، تقاضای اقلیت‌های سنی ترکمن و عرب برای دست‌یافتن به خودمختاری، جملگی به‌طور فزاینده باعث تضعیف دولت «بازرگان» شدند تا آن‌جا که پس از اشغال سفارت ایالات متحده توسط دانشجویان مبارز، سرانجام سقوط کرد.

به حکومت رسیدن میانه‌روها بلافاصله پس از انقلاب و پایان پذیرفتن نسبتاً سریع حکومت آن‌ها به هیچ‌وجه منحصر به تجربه ایران نیست، بلکه کاملاً رایج است چنان که «فردریش» (۱۹۶۶) از آن‌ها به «انقلاب‌های» نام‌مردود» تعبیر می‌کند. «برینتون» (۱۹۶۳) در کتاب **کالبد شکافی انقلاب**، دلیل این‌که چرا حکومت میانه‌روها در انقلاب‌های انگلستان، فرانسه و روسیه در مدت کوتاهی پس از پیروزی بر حکومت پیشین پایان یافته، خاطر نشان کرده و یافته‌هایش را چنین خلاصه نموده است:

«می‌توانیم بگوییم که در همه انقلاب‌ها قدرت از راست به میانه و سپس به چپ، یعنی از محافظه‌کاران حکومت پیشین به میانه‌روها و سپس به رادیکال‌ها و تندروها انتقال می‌یابد. قدرت هر چه دست به دست شود، متمرکزتر می‌شود و... به مرور زمان، گروه‌های شکست‌خورده از صحنه سیاست خارج می‌شوند» (Brinton, 1953, 136).

سقوط دولت «بازرگان» و گروگان‌گیری به سرعت انقلاب را به سمت حکومت روحانیون و افراد کمتر میانه‌رو سوق داد. با این اوصاف، انتقال کامل قدرت به روحانیون سازش‌ناپذیر توسط [امام] خمینی [ره] که رهبران مذهبی را قدغن کرده بود که خود را نامزد ریاست جمهوری کنند،

موقتاً متوقف شد. دخالت شخصی [امام] خمینی [ره] راه را بر انتخاب «ابوالحسن بنی‌صدر»، اقتصاددان غیرمذهبی تحصیل‌کرده فرانسه، در مقام نخستین رئیس‌جمهور در ژانویه ۱۹۸۰ باز کرد و با این حال، این دوره نیز طولانی نبود، چون تعادل سیاسی به نفع روحانیون سازش‌ناپذیر تغییر یافت. اتحاد مذهبی به رهبری «آیت‌الله بهشتی» در چارچوب حزب جمهوری اسلامی، پیروزی قاطعی در انتخابات مجلس جدید (مجلس ملی) به دست آورد. اعضای این حزب حدود ۱۳۰ کرسی از ۲۴۷ کرسی را تصاحب کردند. این پیروزی چشمگیر حزب جمهوری اسلامی در انتخابات مجلس نه تنها به دخالت روحانیون در اداره دستگاه حکومتی مشروعیت داد، بلکه مهم‌تر از آن، فعالیت‌های سیاسی «بنی‌صدر» را خنثی کرد و نهایتاً باعث عزل وی در ژوئن ۱۹۸۱ شد. ناتوانی «بنی‌صدر» در وحدت بخشیدن به اپوزیسیون در برابر روحانیون سازش‌ناپذیر و ناکارایی وی در ایجاد سازمان سیاسی کارآمد که توانایی مبارزه با حزب جمهوری اسلامی را داشته باشد، در شتاب بخشیدن به سقوط دولت وی مؤثر بود. با این همه، این واقعیت را نباید نادیده گرفت که بدون حمایت [امام] خمینی [ره] از «بنی‌صدر»، او شانس چندانی برای موفق شدن در آشفته‌گی‌های پس از انقلاب پیدا نمی‌کرد و چون نامحتمل بود که [امام] خمینی [ره] از «بنی‌صدر» در مقابل بنیادگرایان پشتیبانی کند، چندان شگفت‌انگیز نبود که «بنی‌صدر» - نه حزب جمهوری اسلامی - پس از موفق نشدن [امام] خمینی [ره] در آشتی دادن آن‌ها، کنار گذاشته شود.

عزل «بنی‌صدر» از فرماندهی کل قوا و اتهام بعدی وی توسط حزب جمهوری اسلامی، مجلس را در رأس هرم قدرت روحانیون قرار داد. این الگو همچنین با پدیده‌شناسی «بریتون» از فرایند انقلاب اسلامی همخوانی دارد. حکومت میانه‌روها با جلوس روحانیون سازش‌ناپذیر پایان یافت و این‌ها خودشان را به‌طور فزاینده‌ای منزوی یافتند، چون سیاست‌مداران غیرمذهبی، گروه‌های چپ‌گرا، روشنفکران و حتی بازاریان به صف مخالفان حاکمیت ایشان پیوستند.

اتحاد تاکتیکی ۱۹۷۸ روشنفکران و روحانیون نخستین حلقه از اتحاد سه‌گانه بود که در نتیجه انقلاب از هم گسیخت. دیری نگذشت که دانشگاه‌ها هسته اصلی «انقلاب فرهنگی» شدند و مدت‌های مدید بسته ماندند. دیوان‌سالاری دستخوش تصفیه حساب‌های شدید شد. اگرچه اتحاد روحانیون و بازاریان در مرحله اول دست‌نخورده باقی ماند، اما طولی نکشید که

نشانه‌هایی از شکاف در این اتحاد پدید آمد. اجرای شدید قوانین ملی‌کردن تجارت خارجی و فعالیت ضد گران‌فروشی دولت، فشار زیادی بر بازار وارد کرد و آن‌ها را به سمت جدایی از روحانیون حاکم سوق داد. پس از انفجار بمب در دفتر حزب جمهوری اسلامی که به مرگ [شهادت] «آیت الله بهشتی» و هفتادویک تن از چهره‌های برجسته نظام (شامل چهار وزیر، شش معاون وزیر و هجده عضو مجلس) منجر شد، انفجار بعدی در سی‌ام اگوست ۱۹۸۱ در دفتر نخست‌وزیری اتفاق افتاد که به مرگ [شهادت] رئیس‌جمهور «محمدعلی رجایی» و نخست‌وزیرش «دکتر محمدجواد باهنر» انجامید. واکنش حکومت در برابر این ترورهای سیاسی، کنترل بیشتر مخالفان بود. انقلاب وارد مرحله جدیدی شد. روحانیون سازش‌ناپذیر که موفق به کنترل کامل حکومت شدند، تصمیم گرفتند تا حاکمیت ایشان را به هر نحو ممکن حفظ کنند.*

پی‌نوشت

۱- مشخصات کامل منبعی که این مقاله براساس آن ترجمه شده به شرح زیر است:

- Pesaran, M. H. «Economic Development and Revolutionary upheavals in Iran», in Hafez Afshar (ed). *Iran Revolution in Turmoil*, The Macmillan Press LTD. 1989, 15-51.

۲- درخصوص تحلیل وقایعی که به سرنگونی حکومت منجر شد نگاه کنید به:

Forbis, 1980, 3-9; Graham, 1979, 208-241; Halliday, 1979a, 310-322; Zabih, 1979; Katouzian, 1981, 332-353; Keddie, 1981, 231-258.

در میان این آثار، اثر «ذبیح» جامع‌تر است.

۳- با این حال، نگاه کنید به اثر «هالیدی» (Halliday, 1979 b) که می‌کوشد درباره ریشه‌های انقلاب فوریه به بحث بپردازد. وی ویژگی‌های خودکامه حکومت پیشین و سرکوب نهادینه‌اش، برنامه توسعه و وابستگی بین‌المللی را علل سقوط این حکومت برمی‌شمارد. کتاب «کدی» (Keddie, 1981) نیز اگرچه ریشه‌های انقلاب نام‌دارد، ولی عمدتاً کتاب توصیفی سودمندی درخصوص تاریخ مذهبی و سیاسی مدرن ایران است و تحلیلی جامع از شورش‌های انقلابی ایران عرضه نمی‌کند.

*. به دلیل این‌که بخش آخر این مقاله به مرور حوادث پس از انقلاب می‌پردازد و به لحاظ محتوا، از عنوان این فصلنامه خارج است و برای خواننده ایرانی تازگی چندانی ندارد، از ترجمه آن خودداری شد (م).

۴. باید تأکید کرد که علما، کشیش نیستند. به تعبیر «الگار»، «علما اساساً کسانی هستند که در آموزش مذهبی تسلط یافته‌اند و هیچ ادعایی برای اقتدار نهایی ندارند» (Algar, 1969, vi).
۵. درخصوص توصیف وقایعی که به قیام ۱۹۶۳ زونن منجر شد و نیز زمینه تاریخی قدرت علما در ایران قرن بیستم، نگاه کنید به اثر «الگار» (Algar, 1972). او در این اثر استدلال می‌کند که برخلاف ادعاهای حکومت پیشین، دلیل فراخوانی [امام] خمینی [ره] برای سرنگونی حکومت در اعتراض وی به اصلاحات ارضی و حق رأی زنان نبود؛ بلکه مخالفت وی با حکومت پهلوی را باید در نادیده گرفتن قانون اساسی ۱۹۰۶ و واگذاری حق کاپیتولاسیون به کارکنان امریکایی و وابستگانشان در ایران، و روابط تجاری و دیپلماتیک وسیع با اسرائیل جست‌وجو کرد. [امام] خمینی [ره] و حامیانش برنامه اصلاح شاه معروف به «انقلاب سفید» را که برای بسط سلطه فرهنگی و نیز سیاسی و اقتصادی بر ایران مطرح شده بود، برنامه‌ای امریکایی تلقی می‌کردند.
۶. درخصوص تبعید [امام] خمینی [ره] به ترکیه در نوامبر ۱۹۶۴ و پس از آن به عراق در اکتبر ۱۹۶۵ (← Zonis, 1971, 44-47). «الگار» تاریخ تبعید امام را زونن ۱۹۶۳ ذکر کرده که اشتباه است (Algar, 1972, 249).
۷. تخمین زده شده که بازار ۸۰ درصد نیاز مالی روحانیون را تا پیش از انقلاب فوریه تأمین می‌کرده است (← Zabih, 1979, 27).
۸. بحث ما درخصوص «روشنفکران» کاملاً رضایت‌بخش نیست، چون ماهیت منحصر به فرد ندارد. اما استفاده ما از این اصطلاح برای دوره پیش از انقلاب در مقایسه با دوره پس از انقلاب، از آن روست که این اصطلاح کمتر مناقشه برانگیز است.
۹. این جنبش‌ها عبارت بودند از: اعتراض‌های موفقیت‌آمیز ۱۸۹۲-۱۸۹۱ بر ضد واگذاری انحصار توتون و تنباکو به شرکتی انگلیسی در ۱۸۹۰، انقلاب مشروطه ۱۹۱۱-۱۹۰۵، و شورش‌های انقلابی ۱۹۷۹-۱۹۷۸. به منظور دریافت گزارشی کامل درباره جنبش تنباکو، نگاه کنید به اثر «کدی» که بر نقش «سیدجمال‌الدین افغانی» [اسدآبادی] تأکید کرده است (Keddie, 1966) درخصوص انقلاب مشروطه نگاه کنید به:
- Brown, 1910; Kasravi, 1961.
۱۰. اگرچه تاکنون ایالات متحده، ماهیت دخالت «سپا» در ایران را تأیید یا رد نکرده، اما این موضوع تقریباً روشن است. نگاه کنید به:
- Wise and Ross, 1962, 110-114; Tully, 1962, ch.7; Roosevelt, 1979.
۱۱. درخصوص روابط بین روحانیون به رهبری «آیت‌الله کاشانی» و حکومت «دکتر محمد مصدق» در خلال

بحران ملی شدن تا وقوع کودتا، نگاه کنید به:

- Cottam, 1964, 152-156; Algar, 1972, 241-242.

۱۲- برای بحث مفصل در خصوص توسعه اقتصادی ایران در خلال سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۲۱ نگاه کنید به:

- Banani, 1961, especially ch.7; also, Katouzian, 1981, Part II.

13- See: Banani, 1961, 151.

۱۴- در خصوص ریشه‌ها و جنبه‌های نهادی برنامه‌ریزی اقتصادی در ایران (← Baldwin, 1967, 22-52).

۱۵- در خصوص برنامه اصل چهار (← Amuzegar, 1966, 78).

16- See : Ramazani, 1976.

17- See : Public Law 535, 81st Us Congress, 2nd Session.

۱۸- در خصوص دلایل رویکرد ایرانیان به کمک فنی ایالات متحده و واکنش آن‌ها در برابر این موضوع

(← Amuzegar, 1966, 133-142) همچنین در خصوص ناتوانی و نقصان‌های برنامه اصل چهار در ایران

(← Baldwin, 1967, 203).

۱۹- کمک مالی ایالات متحده در دوره ۱۹۵۶-۱۹۵۴ بالغ بر ۱۴۸ میلیون دلار بود؛ مقایسه شود با ۳۰ میلیون

دلار دوره ۱۹۵۳-۱۹۵۰ (← Greaves, 1977, 79; Ramazani, 1976, 327).

۲۰- هزینه کل برنامه دوم، ۷۰ میلیارد ریال بود، اما بعدها به ۸۷/۲ میلیارد ریال افزایش یافت. در خصوص

مقایسه هزینه‌های برنامه‌های اول و دوم (← Annual Reports, 1341 / 1962, Central Bank of Iran).

۲۱- در خصوص جزئیات بیشتر (← Baldwin, 1976, ch. VI; Amuzegar and Fekrat, 1971).

۲۲- نرخ برابری ریال با دلار آمریکا از ۳۲/۲۵ به ۷۵/۷۵ ریال تغییر کرد. این نرخ تا فوریه ۱۹۷۳ مسلط بود.

۲۳- به دلیل این‌که درآمدهای حکومت از نفت به دلار پرداخت می‌شد، درآمدهای نفتی از اهمیت به‌سزایی

در کل درآمدهای حکومتی برخوردار بود (نگاه کنید به جدول ۱۰۲). هر تغییری در نرخ برابری دلار / ریال تأثیر

مستقیمی بر سیاست‌های مالی حکومت داشت.

24- See : Annual Reports, 1339 (1960) Central Bank of Iran, 9.

25- Ibid.

26- Ibid, 18.

27- Ibid, 16-19.

۲۸- در خصوص قیمت نفت از سال ۱۹۵۷ (← Adelman, 1972, 160-191).

29- See : Annual Reports, 1339 (1960) and 1340 (1961) Central Bank of Iran.

30- See : National Income of Iran: 1959-1972; Central Bank of Iran.

۳۱- حتی خود «آموزگار» نیز که یکی از هواداران برنامه کمک ایالات متحده به ایران بود، با ناامیدی از تأثیر

برنامه اصل چهار بر شرایط اقتصادی ایران صحبت می‌کرد (← Amuzegar, 1966, 22-23).

۳۲- نگاه کنید به یادداشت‌های کمیسیون مجلس سنا در روابط خارجی، ۱۳ مه ۱۹۵۹.

33- See : Halliday, 1979a, 252.

34- See : Algar, 1972, 245-249.

35- See : Davies, 1962, 5.

۳۶- درخصوص تحلیل انتقادی از راهبرد جای‌گزینی واردات (← Power, 1966; Hirschman, 1966).

۳۷- برای آشنایی با تحلیلی جالب از راهبرد اوپک (← Rustow and Mugno, 1976).

۳۸- درخصوص میزان دارایی‌های بنیاد و اقداماتش در حکومت پیشین (← Graham, 1979, ch.9).

۳۹- واردات محصولات کشاورزی ایران از ۶/۸ میلیارد ریال در سال ۱۹۶۳ به ۸/۷ میلیارد ریال در سال

۱۹۷۰ و ۲۹/۹ میلیارد ریال در سال ۱۹۷۲ افزایش یافت (← IBRD, 1974, Table 5-10).

40- See : National Income of Iran: 1959-1972; Tables 91 and 92, Central Bank of Iran.

۴۱- درخصوص اصلاحات ارضی (← Lambton, 1969; Keddie, 1972; Ajami, 1976).

۴۲- آمار دقیقی درخصوص افراد «بی‌زمین» پس از اصلاحات ارضی وجود ندارد. اما بر مبنای مطالعات

موردی انجام گرفته، حدوداً ۴۰ درصد خوش‌نشین برآورد شده‌اند (← Miller, 1964; Craig, 1978).

۴۳- در این خصوص که چرا مردم به تهران مهاجرت می‌کنند و نیز بی‌آمدهای آن (← Hemmassi, 1976).

44- See : ILO, 1973, Appendix, 6.

۴۵- برای کسب جزئیات بیشتر (← Pesaran, 1976a; Pesaran and Gahvary, 1978).

۴۶- درخصوص این بی‌عدالتی‌ها (← Pesaran, 1976b).

47- See : Bill, 1973, 151.

48- See : Annual Reports, 1349 (1970) and 1351 (1972) Central Bank of Iran.

۴۹- کسری بودجه دوره ۷۰-۱۹۶۳ بالغ بر ۲۱۷۰ میلیون دلار بود که ۷۰ درصد بیشتر از کل درآمدهای نفتی

در سال ۱۹۷۰ بود.

50- See : Annual Reports, 1349 (1970), 24-26, Central Bank of Iran.

۵۱- درخصوص وقایعی که موجب افزایش بهای نفت در سال‌های ۷۴-۱۹۷۱ شد

(← Rustow and Mugno, 1976, ch.1)

52- See : Graham, 1979, ch.5.

53- See : Langer, 1975, 30.

۵۴- صادرات نفت ایران در سال ۱۹۷۳، ۱۲/۳ درصد بالاتر رفت و سهم تولید ایران در اوپک از ۱۸/۵ درصد

در سال ۱۹۷۲ به ۱۹/۶ درصد در سال ۱۹۷۵ افزایش یافت. نگاه کنید به:

- Annual Reports, 1356 (1977), 180-181, Central Bank of Iran.

۵۵- فروش تسلیحات نظامی به ایران توسط ایالات متحده در خلال سال‌های ۷۷-۱۹۷۳ بالغ بر ۱۵/۲

میلیارد دلار بود که در مقایسه با دوره ۷۲-۱۹۵۰ هشت برابر و نیم شده بود. بالغ بر ۱۸ درصد از کل درآمدهای

نفت و گاز ایران در دوره ۷۷-۱۹۷۳ صرف هزینه‌های نظامی شده بود. (← Halliday, 1979a, 99). درخصوص

کاربرد «دکترین (آموزه) نیکسون» در خلیج فارس (← Martin, 1977).

56- See : Graham, 1979, 87-88.

57- See : Halliday, 1979a, 99.

58- See : Annual Reports, 1956 (1977) Central Bank of Iran, Tables 45 and 46.

۵۹- درخصوص کشورهای در حال توسعه، نرخ صادرات تولیدی ۱۱/۵٪ در سال ۱۹۷۰ بود.

(← UNIDO, 1979, 152)

۶۰- به‌خاطر افزایش در مازاد کالاهای مصرفی، سیاست تجارت خارجی آزادتری در پیش گرفته شد که به

افزایش قابل توجه سهم کالاهای مصرفی در واردات ایران انجامید (به جدول ۱۵ نگاه کنید).

۶۱- برطبق آمارهای رسمی، در خلال ده‌ماه اول فعالیت، بیش از ۲۵۰ هزار واحد تجاری در شهر تهران

بازرسی و در صورت لزوم بسته شد و حدود ۸/۰۰۰ تاجر از ۲ تا ۵ سال زندانی شدند (← Zabih, 1979, 31).

62- See : Annual Reports, 1356 (1977) Central Bank of Iran, 168-190.

۶۳- دربارهٔ همین نحو استدلال (← Hirschman, 1973).

۶۴- درخصوص سرکوب ساواک (← Baraheni, 1976; Halliday, 1979a, ch.4).

۶۵- در سال ۱۹۷۷ حدود ۲۶ هزار پرسنل نظامی و وابستگانشان حضور داشتند (← Martin, 1977).

۶۶- با این حال، کاملاً محتمل است که سیاست آزادسازی شاه به‌خاطر تمایل وی به انتقال آرام قدرت بود،

مانند اقدام «کارلوس» در اسپانیا برای روی کارآمدن پسرش. اما حقوق بشر کارتر در ترغیب روشنفکران مؤثر

بود.

۶۷- نگاه کنید به نامه عده‌ای از رهبران جبهه ملی به تاریخ زونن ۱۹۷۷ به شاه. برای مطالعه ترجمه انگلیسی

این نامه (← Graham, 1979, 259-260).

۶۸- درخصوص ساختار گردهمایی‌های مذهبی و شهادت امام حسین [ع] رجوع کنید به «تایس»، ۱۹۷۲ که

نشان می‌دهد چگونه روحانیون از این مراسم مذهبی برای مخالفت با شاه استفاده کردند.

۶۹- برای به دست آوردن اطلاعات بیشتر نگاه کنید به پی‌نوشت شماره ۱

۷۰- نگاه کنید به پی‌نوشت شماره ۱۰.

71- See : Eliash, 1979.

۷۲- درخصوص مراحل که انقلاب‌ها پشت سر می‌گذارند (← Brinton, 1953).



کتابنامه

- Adelman, M. A. (1972) *The World Petroleum Market* (Baltimore: Johns Hopkins Press).
- Ajami, J. (1976) 'Land reform and modernization of the farming structure in Iran', in Farmanfarmaian (ed.) *The Social Sciences and Problems of Development*. pp. 189-207 (Princeton: Princeton University Program in Near Eastern Studies).
- Algar, H. (1969) *Religion and State in Iran 1785-1906- The Role of Ulama in the Qajar Period* (University of California Press).
- Algar, H. (1972) 'The Oppositional Role of the Ulama in Twentieth-Century Iran', in N. R. Keddie (ed.) *Scholars, Saints and Sufis* (University of California Press).
- Amuzegar, J. (1966) *Technical Assistance in Theory and Practice: The Case of Iran* (New York: Praeger Special Studies in International Economics and Development).
- Amuzegar, J. and M. A. Fekrat (1971) *Iran: Economic Development Under Dualistic Conditions* (The University of Chicago Press).
- Baldwin, G. B. (1967) *Planning and Development in Iran* (Baltimore: The John Hopkins Press).
- Banani, A. (1961) *The Modernization of Iran: 1921-41* (Stanford University Press).
- Baraheni, R. (1976) 'Terror in Iran', *New York Review of Books*, October 28, pp. 21-5.
- Bill, J. A. (1973) 'The Plasticity of Informal Politics: The Case of Iran', *The Middle East Journal*, pp. 131-51.
- Brinton, C. C. (1953) *The Anatomy of Revolution* (London: Jonathan Cape).
- Browne, E. G. (1910) *The Persian Revolution of 1905-1909* (London: Cass) (New impression, 1966).
- Cottam, R. W. (1964) *Nationalism in Iran* (University of Pittsburgh Press: 1979 revised edition).

- Craig, D. (1978) 'The Impact of Land Reform on an Iranian Village', *The Middle East Journal*, pp.141-54
- Davies, J. C. (1962) 'Toward a Theory of Revolution', *American Sociological Review*, 27, pp. 5-19.
- Dunn, J. (1972) *Modern Revolutions: An Introduction to the Analysis of a Political Phenomenon* (Cambridge: Cambridge University Press).
- Eliash, J. (1979) 'Misconceptions Regarding the Juridical Status of the Iranian *Ulama*', *International Journal of Middle East Studies*, 10, pp 9-25.
- Forbis, W. H. (1980) *Fall of the Peacock Throne: The Story of Iran* (New York: Harper & Row).
- Friedrich, C. J. (1966) 'An Introductory Note on Revolution', in Friedrich, C. J. (ed.) *Revolution* (New York: Atherton Press) pp. 3-9.
- Graham, R. (1979) *Iran, the Illusion of Power* (London: Croom Helm) revised edn.
- Greaves, R. (1977) '1942-1976: The Reign of Muhammad Riza Shah', in Amirsadeghi, H. (ed.) *Twentieth Century Iran* (London: Heinemann).
- Halliday, F. (1979a) *Iran: Dictatorship and Development* (Penguin Books) 2nd edn.
- Halliday, F. (1979b) 'The Genesis of the Iranian Revolution', *Third World Quarterly*, October Issue, pp. 1-16; published in London by Third World Foundation.
- Hemmassi, M. (1976) 'Migration and Problems of Development: the Case of Iran', in Farmanfarmaian K. (ed.) *The Social Sciences and Problems of Development*, pp. 208-25 (Princeton: Princeton University Programme in Near Eastern Studies).
- Hirschman, A. O. (1968) 'The Political Economy of Import-substituting Industrialization in Latin America', *Journal of Political Economy*, 82, pp. 2-32.
- Hirschman, A. O. (1973) 'The Changing Tolerance for Income Inequality in the Course of Economic Development', *Quarterly Journal of Economics*, 87, pp.544-66, With a mathematical appendix by M. Rothschild.

IBRD International Bank of Reconstruction and Development. (1974) 'The Economic Development of Iran', Vol. III; Statistical Appendix, Report No. 378 Iran.

- ILO (1973) *Employment and Income Policies for Iran* (Geneva: International Labour Office).

- Kasravi, A. (1961) *History of Iranian Constitution* (Tehran in Persian).

- Katouzian, H. (1981) *The Political Economy of Modern Iran: Despotism and Pseudo-modernism, 1926-1979* (London: Mecomillan).

- Keddi, N. R. (1966) *Religion and Rebellion in Iran: The Tobacco Protest of 1891-1892* (London: Cass).

- Keddi, N. R. (1969) 'The Roots of *Ulama's* Power in Modern Iran', *Studia Islamica*, 29, pp. 31-53.

- Keddi, N. R. (1972) 'Stratification, Social Control and Capitalism in Iranian Villages: Before and After Land Reform', in R. Antoun and I. Harik (eds) *Rural Politics and Social Change in the Middle East*, pp. 364-402 (Indiana University Press).

- Keddi, N. R. (1981) *Roots of Revolution: An Interpretive History of Modern Iran* (New Haven: Yale University Press).

- Lambton, A. K. S. (1944) 'Persia', *Journal of the Royal Central Asian Society*, January, pp. 8-22.

- Lambton, A. K. S. (1964) 'A Reconsideration of the Position of the *Marja al-taqlid and the Religious Institution*', *Studia Islamica*, 20, pp.115-35.

- Lambton, A. K. S. (1969) *The Persian Land Reform, 1962-1966* (Oxford: Oxford University Press).

- Langer, F. (1975) 'Iran: Oil Money and the Ambitions of a Nation', *The Hudson Letter* (Hudson Research Europe, March).

- Martin, L. W. (1977) 'The Future Strategic Role of Iran', in Amirsadeghi, H.(ed.) *Twentieth Century Iran*, pp. 223-52 (London: Heinemann).

- Marx, K. (1851) 'The Eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte', published in Tucker, R. C. (ed.) *The Marx - Engels Reader* (New York: Norton) 2nd edn.
- Miller, W. G. (1964) 'Haseinabad: a Persian Village', *Middle East Journal*, 18, pp. 483-98.
- Pesaran, M. H. (1976a) 'Income Distribution and its Major Determinants in Iran', in J. W. Jacqz, (ed.) *Iran: Past, Present and Future* (Aspen Institute for Humanistic Studies) pp. 267-86.
- Pesaran, M. H. (1976b) 'Social Welfare and Planning', published in the proceedings of the Second National Seminar on Social Welfare, Tehran, April 1976 (in Persian).
- Pesaran, M. H. (1982) 'The System of Dependent Capitalism in Pre-and Post- Revolutionary Iran', *International Journal of Middle East Studies*, 14, pp. 501-22.
- Pesaran, M. H. and F. Gahvary (1978) 'Growth and Income Distribution in Iran', in R. Stone and W. Peterson (eds) *Econometric Contributions to Public Policy* (London: Macmillan) pp. 231-48.
- Pfau, R. (1974) 'The Legal Status of American Forces in Iran', *The Middle East Journal*, 28, pp. 141-53.
- Power, J. H. (1966) 'Import Substitution as an Industrialization Strategy', *Philippine Economic Journal*, 5, pp. 167-204.
- Ramazani, R. K. (1976) 'Iran and the United States: An Experiment in Enduring Friendship', *The Middle East Journal* 30, pp. 322-34.
- Roosevelt, K. (1979) *Counter-Coup: the Struggle for the Control of Iran* (New York: McGraw-Hill).
- Rustow, D. A. And J. F. Mugno (1976) *OPEC: Success and Prospects* (London: Martin Robertson).
- Sachedina, A. (1978) 'A Treatise on the Occultation of the Twelfth Imamite Imam', *Studia Islamica*, 48, pp. 109-24.
- Thaiss, G. (1972) 'Religious Symbolism and Social Change: the Drama of Husain', in

Keddie, N. R. (ed.) *Scholars, Saints and Sufis* (University of California Press) pp. 349-66.

- Tully, A. (1962) CIA: *The Inside Story* (London: Arthur Barker).

UNIDO (1979) *World Industry Since 1960: Progress and Prospects* (New York: United Nations Industrial Development Organization).

Wise, D. and T. B. Ross (1962) *The Invisible Government* (London: Jonathan Cape).

- Zabih, S. (1979) *Iran's Revolutionary Upheaval: An Interpretive Essay* (San Francisco: Alchemy Books).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی